دوفصلنامه علمی ـ تخصصی انجمن فقه سیاسی
سال دهم / شماره ۱۱/ بهار و تابستان ۱۴۰۱

Two quaterly scientific- specified political islamic jurisprudence association
Year 10, No 11, Spring & summer 2022

ساختار مشروعیت حاکمیت در قرآن کریم

□ نعمت الله امینی *

چکیده

حاکمیت از محورهای اصلی و اساسی مطرح شده در قران می باشد که بنیان و بستر ظهور حق تعالی است. مسأله مشروعیت، در واقع مسأله حق است؛ و مشروعیت حاکمیت یعنی چه حکومتی حق حکمرانی دارد؟ و بر اساس کدام حق باید تحت حاکمیت کسی قرار گرفت؟ در این مقاله به عناصر و مؤلفه های مشروعیت حاکمیت در قرآن کریم با تکیه بر مؤلفه های آن از منظر عقل(برتری ذاتی، حقانیت و الزام در حکم) توجه شده است. بسیاری از ایات بیانگر این شاخصه ها تشخیص داده و با همین نگاه تفسیر شده است.

کلید واژه ها: ساختار، مشروعیت، حق، حاکمیت،حکومت، برتری ذاتی

* دانش آموخته دکتری فقه سیاسی جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیة

مقدمه

حکومت و مشروعیت آن از جمله بحث هایی است که در فلسفه سیاسی مطرح می شود آنچه در این مقاله دنبال می کنیم بررسی حق حاکمیت ازدیدگاه قرآن کریم است. قرآن که از منظر توحیدی به عالم وجامعه انسانی نگاه می کند در مسأله حاکمیت نیز همین أمر را متذکر می شود و مشروعیت ویا به عبارتی حق حاکمیت را بر محور توحید بنا نهاده است.

در باب مشروعیت حاکمیت نظریه های مختلفی مطرح است از جمله؛ نظریه قرار داد اجتماعی، نظریه رضایت عمومی، نظریه رأی أکثریت ، نظریه عدالت و سعادت عمومی. (معرفت، ۲۵، ۱۳۸۲، ۲۰) اشکال سه نظریه اول این است که صرف قرارداد یا رضایت مندی یا رأی أکثریت إلزامی برای کسانی معتقد به آن نیستند نمی آورد.به چه دلیل مثلا اقلیت باید فرامین اکثریت را بپذیرند؟ یا اگر مثلا فرامین حکومتی که طبق رضایت عمومی یا قرارداد بوده غیر اخلاقی بود چطور می تواند إلزام سیاسی برای همه آورد هر چند حکومت از اکثریت بالایی برخوردار باشد! بنابر این واقع و حقیقت در گرو اموری مانند قرارداد و رضایت عمومی نیست. (لاریجانی، ش۱۰، ۵۳). در نظریه های عدالت و سعادت؛ اهداف و غایت‌های اخلاقی که یک حکومت دنبال می کند را منشأ مشروعیت حکومت می دانند. چنین حکومتی فرامینش إلزام أخلاقی به اطاعت می آورد و برای حکمران حق آمریت پدید می آورد. سعادت انسان و هر آنچه در راه کمال و قرب انسانی است مورد إلزام اخلاقی است چه انسان جزء اکثریت حاکم باشد و چه نباشد. چنانچه در نظریه عدالت همه ملتزم به رعایت حقوق و عدم ظلم هستند. (لاریجانی، ش۱۰، ۱۴۴). اشکال این نظریه این است که معیار تشخیص مصادیق عدالت تعیین نشده است و با توجه به اختلاف نظر درباره ارزش های اخلاقی و مصادیق عدالت، و دامنه گسترده نتایج رفتارها، تشخیص ارزش های اخلاقی صحیح و مصادیق در ست عدالت، در بسیاری از موارد تنها با راهنمایی وحی امکان پذیر است و عقل و تجربه در این باره کافی نیست. (مجتبی، مصباح، ۱۳۹۰، ۲۶۸).

بنابراین ضرورت دارد مبنای مشروعیت در حکومت دینی و از منظر قرآن نیز بیان شود تا کاستی های دیگر نظریات را نداشته باشد. در این مقاله روشن می شود مبنای مشروعیت؛ بر

ا ساس أمر الهی می با شد یعنی خداوند خالق و مالک حق أمر و نهی دارد. در این صورت کمال حقیقی و سـعادت واقعی انسـان ، قرب به حق یا همان اطاعت از فرامین الهی اسـت و به عبارتی «محورنظام ارزشی اسلام و تمام ارزشهای حقوقی و اخلاقی همان کلمه توحید است.» (مصباح یزدی، ۱۳۶۹، ۱۷). از سـویی اطاعت از امر الهی مصـداق عدالت و ارزش اخلاقی می‌شـود. چنانچه در قرآن کریم بارها هدف حاکمیت تشریعی خداوند اقامة عدل معرفي شده ا ست: «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» .

ساختار مقاله بدین صورت ا ست که ابتدا شاخصه های ا صلی مشروعیت را از نگاه عقلی برشمردیم سپس آیات قرآن را با آن تطبیق دادیم .

۱- معنای مشروعیت

مشروعیت در ا صطلاح به معنای « شرعی» بودن یا «قانونی» بودن حکومت نیست؛ چرا که در باب مشروعیت سؤال این نیست که کدام حکومت مورد تأیید شرع یا طبق قانون است؟ گرچه ممکن اسـت در یک جامعه دینی، مسـأله شـرعی بودن حکومت مطرح شـود یا حتی با مسـأله مشروعیت هم مرتبط گردد. چنانچه کل نظام قانونی هم مشمول این سؤال است. و قانون هم باید مشروعیت خویش را از جایی بگیرد (لاریجانی، معرفت، ش۲۵، ۱۷) .مفهوم مقابل مشروعیت در اینجا مفهوم «غصب» است و منظور از حکومت نامشروع بر اساس این اصطلاح، حکومت غا صب ا ست.(لاریجانی، ۱۳۶۹، ۵۲). که به ناحق حکومت را به د ست گرفته ا ست. م سأله مشـروعیت، در واقع مسـأله حق اسـت؛ یعنی چه حکومتی دارای حق حکم راندن اسـت؟ و بر ا ساس کدام حق باید از فرامین حکومت اطاعت کرد یا تحت حاکمیت ک سی قرار گرفت؟ با این توضـیح حتی اگر حکومتی با رأی أکثریت یا قرار داد اجتماعی تحقق یافت، در آنجا هم به لحاظ مفهوم، مشروعیت مساوی با رأی اکثری یا قرارداد اجتماعی نیست. چون هر چند در اینجا ممکن است در خارج «قرارداد اجتماعی» مساوی با مشروعیت قلمداد شود، ولي این به معنای تساوی مفهومی بین «مشروعیت» و «قرارداد» نیست .

بنا براین سؤال از مشروعیت سؤال از این ا ست که چه کسی حق حاکمیت و حق حکمرانی دارد و چرا باید از اوامر حکومت اطاعت کرد؟و در واقع مشـروعیت یا همان حقانیت صـدور حکم، یعنی الزام‌آور بودن أوامر حاکم به طوری که تمامی محکومین ملزم به اطاعت از آن با شند.

و این مطلب به مؤ لفه‌ها و عناصـــر حاکمیت برمی گردد که دارای چه ویژگی‌هایی باید باشـــد تا مشروعیت و حقانیت داشته باشد.

حاکمیت

این واژه از ریشه حکم به معنای قضاوت می با شد و حاکم به کسی می گویند که أمرش نافذ با شد. و أصل آن از مَنَعَ می آید. به حکومت نیز حکومت نامیدند به جهت بازدارندگی از ظلم، و از همین رو به دهان بند حیوان «حکمة اللّجام» می گویند چرا که حیوان را از چموشـــی باز می دارد. (ابن المنظور، ۱۴۱۴،).و راغب مي‌گويد: اصـــل حَكَمَ منع كردن براى اصـــلاح می باشـــد. بنابراين در معناي اين واژه، مفهوم بازدارندگي از ظلم و تجاوز، و نيز فيصـــله‌دادن به اختلاف نهفته است.

حاکمیت یکی از ارکان چهار گانه یک نظام و نهاد دولت و کشـــور می باشـــد و گفته اند: «حاكميت يا فرمان فرمايي؛ قدرت عالي دولت كه قانون‌گذار است و بالاتر از آن، قدرتي نيست» نزديك به همين معنا نيز در تعريف «السيادة» كه واژة عربي «حاكميت» ا ست آمده: «و يقصد بال سيادة، ال سلطة النهاية التي لا يمكن اللجور الي ا ستئناف منها». (ن صر، ۱۹۸۱، ۲۳). بدين ترتيب حاكميت قدرت عالي و بالاترين قدرت ت صميم‌گيري و اجرايي يك ملت و ك شور ا ست. (نوروزی، ۱۳۸۰، ۶۷).

۲- مؤلفه‌های مشروعیت حاکمیت از منظر عقل

براي اين كه حكومتي مشـــروع و اوامر حاكمان آن لازم‌الاطاعه باشـــد بايد از ويژگي‌هايي برخوردار باشد و اگر حكومتي هيچ يک يا برخي از اين ويژگي‌ها را نداشته باشد، مشروع نيست. برخي از اين ويژگي‌ها از منظر عقل به قرار زير است.

۲-۱. برتری ذاتی

منشـــأ حاكميت، برتري اراده حاكم بر اراده محكوم اســـت، و اســـاســـاً حاكميت متقوم به اين برتري اســـت هر جا حاكميتي وجود دارد بدين معناســـت كه خواســـت و اراده حاكم برتر از اراده

محکوم و مقدم و غالب بر آن است و بدون این برتري حاکمیت مفهوم و معنایي نخواهد داشت. و از طرفي اراده هیچ انساني نمي‌تواند به خودي خود بر انسانهاي دیگر برتري یابد، خواه این انسان یك تن باشد یا چند تن یا جمعیت انبوهي از انسانها ـ مثل اراده و رأی اکثریت ـ صرفا کثرت افراد به اراده آنها حق برتري نمي‌دهد، زیرا مادام که اراده هیچ یك از این انسانها، بالذات نسبت به هر انسان مفروض دیگر برتري ندارد جمع شدن اراده فاقد حق برتري با اراده‌هاي دیگر فاقد حق برتري، موجب پیدایش حق برتري نمي‌شود.

۲-۲. حکم به حق

از نظر عقل حاکم باید دارای احکامی ثابت و غیر باطل باشد و بر اساس منبعي خطاناپذیر میان مردم حکومت و داوري کند و الا در حاکمیتش تزلزل ایجاد می شود و نیاز به مرجعي بالاتر خواهد بود که اختلاف او را با دیگران حل کند؛ زیرا اگر بنا باشد حاکم در تدبیر أمور در اثر عدم ثبات ـ به خطا و یا به عمد ـ به باطل حکم کند انسان ها به اهداف کمالی سعادت و عدل نخواهند رسید.

۲-۳. حق إلزام در حکم و کیفر در صورت تخلّف

حاکمیت به معناي تصرّف در شؤون محکوم است.و حق تصرّف در هر شي ای ـــ از جمله وجود انسان ـــ متوقف بر مالکیت آن شئ است زیرا تنها مالك است که حق تصرف در مملوك خود دارد، و غیر مالك را حق تصرف نیست. و این حق اطاعت تنها در جایي است که مالك و مملوکي در کار باشد، و هیچ موجودي به جز خداوند متعال مالك موجودات دیگر نیست. تنها موجودي که نسبت به انسان حق مالکیت دارد خداي متعال است و حاکمیت غیر او تصرّف در غیر مملوك است که در معیار عقل عملي قبیح، و ناروا ست.اگرحاکم أوامرش إلزام‌آور نبا شد هر کسی از اراده او تخلف می کند وکسی می تواند این إلزام را دا شته با شد که حق تصرف در ملک خویش را دارد و مالک است که می تواند در ملک خود تصرّف کند. معنا و مفهوم حاکمیت درحقیقت حق الزام دا شتن ا ست حاکم کسي ا ست که حق دارد محکوم را به عمل به د ستور و فرمان خویش وا دارد، و او را به انجام آن ملزم سازد به نحوي که اگر محکوم از فرمان حاکم سرپیچي کند، از نظر عقل عملي مستحق کیفر و مجازات است. و کسي این حق را دارد که خالق و رازق با شد..چون کسي که خالق و رازق نیست حقي بر دیگري ندارد که توجیه کنندة حق الزام

او باشد. هر جا حق الزامي باشد بدين معناست كه دستورِ دارندة حق الزام، براي طرف ديگر الزام آور است و سرپيچي او از دستور صاحب حق الزام جُرم و گناه به حساب مي‌آيد در حالي كه هيچ دليلي وجود ندارد كه طرف ديگر را به پاي بند به اين د ستور ملزم كند بنابراين الزام كننده حق الزام ندارد، و در صورتي كه ـــ با وجود عدم حق الزام ـــ نسبت به الزام ديگري به عمل به دستور فرمان خويش اقدام كند ظلم و ستم روا داشته و از مرز حق و عدل فراتر رفته است.كسي كه آفريننده يك موجود، يا روزي دهندة اوســت، يعني هســتي او در اختيار آفريننده و روزي دهنده اســت، همين آفرينندگي و روزي دهندگي توجيه كنندة حق الزام آفريننده و روزي دهنده است.

برهان ديگر اينكه حاكميت هر حاكمي م ستلزم محدود كردن آزادي محكوم ا ست و محدود شدن به غير حدود عدل و حق عقلاً قبيح و ناروا ست.و عدل و حقي كه مي‌تواند آزادي موجودي را محدود كند حكم و دســتور فرمان عدل خطاناپذير اســت براســاس اين مقدمات چنين نتيجه گرفته مي‌شود كه از آنجا كه تنها موجودي كه حكم و فرمانش عدل خطاناپذير است وجود مقدس حق تعالي است، و لذا حق حاكميت مخصوص ذات مقدس اوست حاكميت، متوقف بر ولايت اســت و ولايت بر همة ممكنات (جهان و آنچه در آن اســت از جمله انســان) تنها براي ذات حق متعال ثابت است زيرا تنها آفرينندة اشياء است و آفرينندة هر شئي مالك اوست (به حكم عقلاء) و مالك از حق تصرف ولايت بر مملوك خويش برخوردار است. (اراکی، ۱۳۹۳، ۲۳).

نتيجه اينكه: تنها خداوند آفريدگار جهان و انسان است كه حق حاكميت بالذات دارد زيرا حق حاكميت بالذات حق اطاعت را مي‌طلبد و حق اطاعت بر مالكيت مطاع نســبت به مطيع توقف دارد، و تنها مالك جهان و انسان وجود اقدس حق متعال است.

۳- مؤلفه‌های مشروعیت حاکمیت از منظر قرآن

از مجموع آنچه تا به حال بيان شد رو شن شد حاكميت كه همان قدرت بر أمر و نهی ا ست تنها وقتی به حقّ و مشروع است كه اولا حاكم از نوعي برتری ذاتی برخوردار باشد تا موجب إلزام شــود. و ثانيا حاكم بر اســاس حق حكم كند و منافع؛ حاكم را از حكم بر اســاس حق و عدالت بازندارد و ثالثا حاكم حق الزام دا شته و در صورت تخلف از حكم از حق كيفر و عقاب برخوردار باشــد. آيات قرآن در عين اينكه حق حاكميت را منحصــر در خداوند متعال مي‌داند؛ غالبا همين ويژگي ها را برمي‌شــمرد. برخی آيات مجموع اين ويژگی ها و برخی آيات مرتبط با يكی از اين

اوصاف می باشد و از هر دسته نمونه هایی برمی شمریم.

۳-۱. آیات عام در ویژگی های حاکمیت

حاکمیت الهی در قالب دین- که مجموعه أوامر تشـریعی الهی اسـت و از طریق وحی برای انسانها عرضه شده - در بسیاری از آیات قرآن با اوصافی بیان شده که عینا مطابقت دارد با همان مولفه هایی که برای حق حاکمیت برشمردیم و این ویژگي‌ها به گونه‌اي است که تنها براي خداوند قابل اثبات است یک از آن آیات، آیه ۲۵۵ سوره بقره می باشد. این آیه که معروف به «آیهٔ الکرسی» است و نشانگر سلطنت و حاکمیت اوست، ألوهیت و شایستگی در اطاعت خویش را که از فروع ربوبیت است با ویژگی ها و اوصافی متذکر شده که عبارتند از:

۱. حیاتش قائم به ذات است و وابسته به أحدی نیست (الحیّ القیوم...)

۲. مالکیت همه عالم که لازمه تدبیر، تصـرّف وکیفر اسـت (لَهُ ما فِي السَّـماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ...)

۳. خطا ناپذیری (یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ...)

۴. برتری و عظمت به طوری که همه در تحت قدرت او باشند (وَسِعَ کُرْسِیُّهُ ... وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظیمُ)

اساسا این آیه در باره حاکمیت الهی است،چرا که بعد از بیان اوصاف و مؤلفه های مربوط به حق حاکمیت در آیه بعد درباره دین که همان نظام تشریع اوست توضیحاتی می دهد و در منطق زبان قرآن غالبا دین در همین معنا به کار رفته مگر با قرینه از این معنا خارج باشد.

۳-۲. آیات بیانگر برتری ذاتی حاکمیت الهی

برخی آیات از قرآن کریم به صراحت بر برتری ذاتی حاکمیت الهی دلالت دارد و برخی دیگر آیات با قرینه برخی از اوصاق حق تعالی بر ذاتی بودن حق حاکمیت الهی دلالت دارد.

۳-۲-۱. آیاتی که مستقیما بر برتری ذاتی دلالت دارد

یک؛ آیه ۴۱ سوره رعد:«وَاللَّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سَرِیعُ الْحِسابِ».و خدا ست که (درباره همه حوادث جهان) حکم می‌کند، در حالی که هرگز حکم او را بازگرداننده‌ای نیست، و او حسابرسی سریع است.

وقتی در قبال حکم الهی، حکم احدی نفوذ ندارد، و در نتیجه احدی نمی تواند از حکم الهی جلوگیری کند که حاکمیت خداوند را نشـــان می دهد زیرا تخلف از ذات ممتنع اســـت چنانچه فرمود: «لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ».

دو؛ آیه ۷۰ سوره قصص: « وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ » و پروردگار تو ست که هر چه را بخواهد (در جهان هستی) می‌آفریند و (در عالم تشـریع) اختیار می کند، هرگز برای آنها اختیاری (در جهان تکوین و تشـریع) نیسـت، منزه است خداوند و برتر است از آنچه برای او شریك و همتا قرار می‌دهند.

یعنی کســی حق انتخاب و اختیار ندارد چون این انتخاب حق خالق اســت. این آیه که عدم اختیار و دخالت در اراده الهی را بیان می کند بر ذاتی بودن حق حاکمیت الهی دلالت دارد و الا جایز بود تخلف در اراده او صورت گیرد و این در واقع نوعی برهان خلف بر این معنا می باشد.

سه؛ آیه ۶ سوره احزاب : « النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ...»

در تصمیم گیری های مربوط به زندگی ونفس مردم تصمیم نبیّ أولی و برتر است واراده او در برابر اراده مؤمنین غالب است چون رسول اکرم هیچگاه اراده اش از اراده خدا تخلف نمی پذیرد و خداوند حاکم جامعه بشری را کسی قرار می دهد که اراده اش همان اراده خدا ست.که طبق بیان سابق دلالت آیه بر ذاتي بودن حاکمیت الهي می کند.

چهار؛ آیه ۳۶ سوره احزاب : «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضىَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لهَُمُ الخْيِرَةَُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا». و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد و شرعا جایز نباشد و عقلا روا نبود آن گاه که خدا و رسولش فرمانی را (درباره آنها) صادر نمایند برای آنها اختیاری در کارشان باشد. و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند مسلّما به گمراهی آشکاری درافتاده است

سیاق، نشان می‌دهد بر اینکه مراد از قضاء، قضاء تشریعی، و گذراندن قانون است، نه قضاء تکوینی، پس مراد از قضای خدا، حکم شرعی او ا ست که در هر مساله‌ای که مربوط به اعمال بندگان اسـت مقرر داشـته، و بدین وسـیله در شـؤونات آنان دخل و تصـرف می‌نماید، و البته این احکام را به وسیله یکی از فرستادگان خود بیان می‌کند. و اما قضای رسول او، به معنای دومی از قضاء است، و آن عبارت است از اینکه رسول او به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شانی از شـؤون بندگان، دخل و تصـرف کند و به حکم آیه ، قضـای رسـول خدا (ص) قضـای خدا نیز هسـت، چون خدا قرار دهنده ولایت برای رسـول خویش اسـت، و او اسـت که امر رسـول را در

بندگانش نافذ کرده. و سیاق جمله «إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً» از آنجایی که یك مساله را هم مورد قضای خدا دانسته و هم مورد قضای رسول خدا (ص)، شهادت می‌دهد بر اینکه مراد از قضاء، تصرف در شانی از شؤون مردم است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۳۲۱). به هر حال از آیه برداشت می شود مردم نسبت به یکدیگر برتری ذاتی ندارند.

پنج؛ ایه ۶۵ سوره نساء : «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليماً » پس چنین نیست (که آنها ایمان داشته باشند)، سوگند به پروردگارت که آنها ایمان نمی‌آورند تا آن گاه که تو را در آنچه میان خود اختلاف دارند داور سازند، سپس در نفس خویش هیچ تنگی و ناراحتی نسبت به آنچه تو حکم داده‌ای نیابند و کاملا تسلیم گردند. حکم رسول خدا حکمی است که باید در برابرش تسلیم محض بود و اراده دیگران باید خاضع و رام باشد. اگر این رسول بزرگوار حکمی علیه کسی بکند، و آن کس از حکم آن جناب منزجر و ناراحت شود، در حقیقت از حکم خدای تعالی ناراحت شده، چون خدای تعالی این شرافت را به آن جناب داده بود، که بندگانش اطاعتش کنند، و حکمش را در بین خود نافذ بدانند با توجه به اینکه شخصیت خاصّ رسول، شخصیت رسالتی است - و ما محمد الا رسول...، ما کان محمد ابا احد ..ولکن رسول الله - در هر زمان باید کسی وجود داشته باشد که هر اختلافی که رخ داد رجوع به او رجوع به رسول باشد و این یک قضیه حقیقیه خارجیه است چون ایمان را مترتب بر این أمر کرده است. (اراکی، ۱۳۹۳، ۲۵.).

۳-۲-۲. آیاتی که بوسیله برخی اوصاف بیانگر برتری ذاتی هستند

در این بخش با بیان شواهد و ادله قرآنی، به تفصیل بیشتر ذاتی بودن حق حاکمیت الهی می پردازیم.

۳-۲-۲-۱. آیات بیانگر توحید

یکي از ادله‌اي که ذاتی بودن مشروعیت در حکومت الهي را اثبات می کند، آیات بیانگر توحید است چرا که معنای توحید چیزی نیست جز بی نیازی نسبت به هیچ کس و هیچ چیز. همانطور که در سوره توحید این معنا تبیین شده خدا تنها بی‌نیازی است که نیازها بدو برند. هیچ گاه احدی همتای او (در الوهیت و خالقیت و ربوبیت و عبودیت و طاعت) نبوده است.و توحید در ذات مستلزم توحید صفات و افعال می باشد و حاکمیت از مراتب فعل الهی است. اغلب

آیات مربوط به توحید و نفي شـرك، نظر به نفي شـرك افعالي و اثبات انحصـار قدرت فعل بالا ستقلال در ذات خداي متعال دارند، و بسیاري از این آیات نظر به خصوص توحید حاکمیت الهي، و حصر حاکمیت و امر و نهي و تدبیر و مدیریت سیا سي جهان در ذات اقدس حق تعالي شأنه دارند. در سرا سر قرآن کریم، خداوند سبحان از طریق توحید افعالي، حاکمیت خویش را گوشزد می کند و توحید افعالی نیز از لوازم توحید ذاتي و صفاتي خداي متعال می باشد.این ترتب چنین ا ست که توحید ذاتی مستلزم توحید صفاتی ا ست وتوحید صفاتی مستلزم توحید افعالی است که توحید افعالی در واقع توحید در حاکمیت را به دنبال دارد. بنابراین حاکمیت خدای متعال نتیجه توحید افعالی اسـت که از ذات الهی نشـأت می گیرد. در قرآن کریم مکرّراً بر نفي شـریك براي خدا از حکومت و ملك سلطنت تاکید شده است.

۳-۲-۲-۲. آیات بیانگر خالق و هادی بالذات بودن

خالقیت و رازقیت، یکی دیگر از ادله ای ست که برتری ذاتی خداوند را نشان می دهد. در آیه ۳۱ و۳۲ سوره مبارکه یونس به این دلیل براي تبیین علو و برتري ارادة الهي بر سایر ارادهها استدلال شده است:

قُلْ مَن یَرْزُقُکُم مِّنَ السَّـمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّن یَمْلِكُ السَّـمْعَ وَ الْأَبْصَـارَ وَ مَن یخْ ْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یخْ ْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیّ وَ مَن یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَـیَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلَا تَتَّقُونَ(۳۱)فَذَالِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمُ الحْ َقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقّ إِلَّا الـضَّلَالُ فَأَنىَ تُصْرَفُونَ(۳۲) بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌بخشد؟ و یا کیست که بر گوش شما و شنوایی آن و دیدگان شما و بینایی آنها تسلّط و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و کیست که همه شـئون (جهان هسـتی) را تدبیر می کند؟ بی درنگ می گویند: خدا! بگو: پس آیا پروا نمی‌کنید؟!پس آن خداوند پروردگار حقیقی شماست و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه و به کجا بازگردانده می‌شوید؟

۳-۲-۲-۳. آیات بیانگر حق محض بودن خداوند

خداوند در آیه ۳۵ سـوره مبارکه یونس می فرماید آنجا که موجودي حق بالذات اسـت و در حقانیت خود نیاز به دیگري ندارد، تبعیت از اراده این موجود در حکم عقل عملي اولویت دارد از تبعیت اراده موجودي که حق بالذات نیست و براي یافتن حق نیازمند هدایتگری ا ست که او را به

حق هدایت و دلالت کند، بنابراین اراده موجود هادي بالذات اصلي و برتر از اراده موجودي است که غیرمهتدي بالذات است.

طبق تعالیم قرآن تنها خداوند که حق محض اســت و باطل هیچ راهي در ذات، صــفات و افعالش ندارد. چنانچه در آیه ۳۲ سوره یونس می فرماید:«فَذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّــلالُ فَأَنَّى تُصْــرَفُون» پس آن خداوند پروردگار حقیقی شــماســت و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه و به کجا بازگردانده می شوید؟! در فراز نخستین آیه شریفه رب با کلمه «حق» تو صیف شده و در جمله بعدی می‌فرماید «فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الـضَّلالُ» یعني در وراي حق، تنها گمراهي و ضــلالت اســت؛ چون وقتی ربوبیت خدای تعالی ربوبیتی حق باشــد، قهرا هدایت در پیروی آن ربوبیت و در پر ستش آن مقام ا ست، زیرا هدایت تنها با حق ا ست و نه غیر آن، در نزد غیر حق که همان باطل باشد چیزی به جز ضلال نخواهد بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۰، ۵). و تنها خداوند اســت که به حق میان مردم حکومت و داوري مي‌کند؛ نه غیر او: وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وخدا ست که (درباره خلق و تدبیر و تشریع) حکم می‌کند و کسانی که (مشرکان) به جای خدا می‌خوانند هیچ حکمی صادر نتوانند کرد، همانا خداوند است که شنوا و بیناست.

خداوند در ایات زیادی از قرآن کریم خود را با وصــف حق توصــیف کرده که تفصــیل آن نیازمند مقاله جداگانه اســت. بنابراین با توجه به اینکه تنها مرجع خطاناپذیر بالذات خداي متعال اســت، حاکمیت بالذات در جامعه بشــر مخصــوص اوســت. در نتیجه چون ذات باریتعالی عین حق و عدل اســت و چون علم به عدل دارد و خطا ناپذیر اســت لذا او منشــأ حاکمیت و قدرت سیاسی است.

۳-۲-۲-۴. آیات بیانگر بالذات بودن حیات خداوند

وصف «حیات» در آیات بسیاری از قرآن بکار رفته از جمله در آیه ۶۵ سوره غافر آمده: « هُوَ الْحَيُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ...» که تعبیر «هو الحی» اطلاق دارد و به هیچ وجه مقید نمی شود، نه عقلا و نه نقلا.علاوه بر این، انحصار را هم افاده می‌کند، در نتیجه معنایش این می شود که: تنها خدای تعالی حیاتی دارد که د ستخوش مرگ و زوال نمی شود، پس خدای تعالی حی بالذات اســت و هر زنده دیگری با احیای او دارای حیات می شــود. و چون یك حی بالذات ا ست و یك حی به وسیله غیر، در نتیجه تنها کسی بالذات مستحق عبادت ا ست که حیاتش نیز

بالذات باشـد و او خدای تعالي اسـت و به همین جهت دنبال جمله مورد بحث فرمود؛ لاإِلهَ إِلَّا هُوَ. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۷، ۲۴). والوهیت نیز مسـتلزم ربوبیت اسـت و حاکمیت از لوازم ربوبیت الهی می باشد.

خداوند این برتری بالذات را برهان قرار داده و به طور مطلق، دعوت به توحید می کند و می فرماید: دین ـــ یعنی نظام حاکمیت تشریع ـــ را برای او خالص کنید، چون تنها او حیّ بالذات است و نه دیگری، و چون تنها اوست که استحقاقش برای پرستش ذاتی است، و هیچ کس دیگری چون او نیست، یعنی چون حیات، ذاتی خداوند است و وابسته به حیات موجودی نیست و حیات هر موجودی باید به آن ذات برگردد لذا حق حاکمیت و تشـریع مختص اوسـت و این معنا را با جمله «له الدین» بیان کرده به علاوه که در این تسـلیم و محکومیت باید مخلص بود چرا که وابستگی ما از این ناحیه - حیات - با شریکی غیر او نیست و فقط وابسته به حیات اوست.

۳-۲-۲-۵. آیات بیانگر انحصار حمد در ذات خداوند متعال

آیاتی که حمد را منحصـر در خداوند می داند از این جهت دلالت بر برتری ذاتی او دارد که چون احدی غیر او شایسته ستایش نیست پس همه انسانها در هر زمینه باید به او مراجعه کنند.

در بسیاری از آیات برای تبیین حق حاکمیت به انحصار حمد در خدای سبحان اشاره شده به عنوان نمونه در آیه ۷۰ سـوره قصـص می فرماید: « وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى وَ الآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» و اوست خداوندی که جز او معبودی نیست، ستایش در دنیا و آخرت از آن اوسـت (زیرا همه زیبایی ها در هر دو جهان از اوسـت) و حاکمیت و داوری (نیز در هر دو جهان) از آن اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

جمله«لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى وَ الآخِرَةِ»، انحصار در اطاعت را به این بیان توجیه می‌کند که هر کمالی که در دنیا و آخرت وجود دارد نعمتی ا ست که از ناحیه خدای تعالی نازل شده، و در ازای هر یك از آنها مستحق ثنای جمیل است، و جمال هر یك از این نعمت‌های موهوبه از کمال ذاتی و از صفات ذاتی او ست، که در ازایش م ستحق ثناء ا ست، و غیر از خدای تعالی هیچ موجود و هیچ کس مسـتقل در ثنای بر خدا نیسـت، و هر کس هم که خدا را ثنا گوید، ثنایش هم منتهی به او ست و عبادت هم ثنای زبانی و یا عملی ا ست، پس تنها او ست که م ستحق پر ستش ا ست. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۷۰). اینکه پس از انحصار حمد بلافا صله فرمود «له الحکم» این نکته را به دنبال دارد که حکم و حاکمیت مختص کسـی اسـت که مسـتحق حمد بخاطر اعطای نعمت

ها ست و این نعمت ها از کمال او برخا سته ا ست. بنابراین انحصار حمد نیز برتری ذاتی خداوند را اثبات می کند.

۳-۲-۲-۶. آیات بیانگر قهاریت و عزت الهی

از دیگر اوصـــاف برای نشـــان دادن برتری ذاتی خداوند در حاکمیت قهاریت او در وحدت است. خداوند متعال واحد بودن خود را با وصف قهاریت توصیف نموده تا نشان دهد هیچ قهر و اجباری از ناحیه غیر در کارش نبوده و ذات متعالی خویش این اقتضـــا را دارد که نســـبت به غیر برتری دارد. علامه طباطبایی در توضیح این وصف می فرماید:

«قهار، یعنی بر هر چیز قاهر به ذات و صـــفات اســـت، در نتیجه هیچ چیزی در ذاتش و وجودش مســـتقل از ذات و وجود خدا نیســـت، و در صـــفات و آثار وجودی اش مســـتغنی از او نمی باشـــد. پس تمامی عالم نســـبت به او ذلیل و خوارند و مملوك و محتاج اویند». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۳۶).

این و صف ن شانگر آن ا ست که خداوند متعال برتر از تمام موجودات ا ست و برتری او ذاتی ا ست. بنابراین همانطور که از جهت عقلی بیان شد که حاکمیت مختص ک سی ا ست که چنین وصفی - برتری بالذات- داشته باشد برخی ازآیات در این زمینه:

یک- آیه ۳۹ سوره یوسف: أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّار.

علت قهاریت خداوند این است که هم در ذات و هم در صفات واحد است و هیچ چیزی در قبالش نی ست مگر آنکه به و سیله او موجود ا ست، نه م ستقل در وجود، و هیچ صفتی که دارای حقیقت و واقعیت با شد ت صور نمی شود مگر اینکه عین ذات او ا ست، و در نتیجه او بر هر چیز قاهر است و هیچ چیز بر او قاهر نیست. جناب یوسف علیه السلام با این تعبیر بر خصم احتجاج کرد تا حاکمیت الهی را به اثبات برســـاند و بفهماند واحد و قهار بودن خدای تعالی هر تفرقه ای را که میان ذات و صفات فرض شود باطل می‌سازد ، پس هر که ذات خدای را بپرستد، هم ذات وهم صفات را پر ستیده، یعنی اگر علم او را بپر ستد ذات او را هم پر ستیده، و اگر علم او را بپر ستد و ذاتش را نپرستد نه او را پرستیده و نه علم او را، .پس تنها عبادت او متعین است، نه ارباب متفرق، زیرا ممکن نیست أرباب متفرق فرض بشود و در عین حال تفرقه در عبادت لازم نیاید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۱، ۷۵).

دو- آیه ۴۸ سوره ابراهیم: «...وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ»

خداوند برای اثبات حاکمیتش در قیامت خود را با وصف قهاریت توصیف کرده تا غلبه و سلطه را برساند، و بروز مردم برای خدا در آن روز ناشی از یکتایی اوست، واینکه تنها اوست که وجود هر چیز قائم به او است، و تنها اوست که هر مؤثری غیر خودش را خرد می‌کند، پس چیزی میان خدا و ایشان حائل نیست، و چون حائل نیست پس ایشان برای خدا بارزند، آنهم بارز مطلق. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۷، ۲۲۱).

سه- آیه ۶۵ سوره ص:« قُلْ إِنَّما أَنَا مُنْذِرٌ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ.»

دو اسم «واحد و قهار» وحدانیت خدا را در هستی و قهرش بر هر چیز اثبات می‌کند، خدای تعالی موجودی است که هیچ موجودی وجودش مانند او نیست، و چون او کمالی لا یتناهی دارد- کمالی که عین وجود اوست- پس او غنی بالذات و علی الاطلاق است، و غیر از او هر چه باشد هم از جهت وجود، و از جهت آثار وجود فقیر و محتاج به او است، پس خدا قاهر بر هر چیز است بر طبق اراده خویش.و هر چیزی مطیع است در آنچه خداوند اراده کند و خاضع است در برابر آنچه او بخواهد.و این خضوع ذاتی که در هر موجود است همان حقیقت عبادت است. پس اگر جایز باشد برای چیزی در عالم هستی عملی به عنوان عبادت انجام داد، عملی که عبودیت و خضوع آدمی را مجسم سازد، همان عمل عبادت خدای سبحان است، چون هر چیز دیگری به غیر از او فرض شود، مقهور و خاضع برای اوست، و از خود، مالك هیچ چیز نیست، نه مالك خویش است و نه مالك چیزی دیگر. و در هستی خودش و غیر از خودش، و نیز در آثار هستی استقلال ندارد، پس نتیجه می گیریم که تنها خدای سبحان معبود به حق است، و نه دیگری. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۷، ۲۲۱).

۳-۳. آیات بیانگر برخورداری حاکم از علم خطا ناپذیری

همانطور که در بیان عقلی مؤلفه های مشروعیت به سیره عقلا در مورد حق حاکمیت؛ حکم به حق و خطا ناپذیری حاکم ملاحظه شد، در قران کریم نیز خداوند در بسیاری از آیات حاکمیت و سلطنت خود را مستلزم علم بی پایان خود می داند و چنانچه در «آیه الکرسی» اشاره شد یکی از مؤلفه های سلطنت خویش را با این وصف بیان می کند:« یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ» و همچنین چند آیه قبل از آن یعنی در آیه ۲۴۷ سوره بقرة در جریان اعطای ملک به طالوت دو مؤلفه علم و قدرت را برای او در نظر می گیرد :

«وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ

بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ» و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند، وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

از جمله این آیات، آیه ۱۱۵ همین سوره بقره می باشد « وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ » که با اشاره به وسعت ملک خود به آگاهی داشتن قلمرو خود از هر حیث و جهتی خبر می دهد.

تعلیلی که در آخر آیه آمده (إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ)، یعنی ملك خدا و احاطه او به شما و سعت دارد، به خاطر این است که تمام عالم در تحت ربوبیت اوست وانسان به هر سو توجه کند،او از این قصد آگاه است و او مانند یك انسان و یا مخلوق جسمانی دیگر نیست که نشود بسویش توجه کرد مگر وقتی که در جهت معینی قرار داشته باشد پس توجه بتمام جهات، توجه بسوی خداست و خدا هم بدان آگاه است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱، ۲۵۹).

در آیه ۲و۳ سوره حدید نیز بعد از انحصار ملک و اشاره به حیات و قدرت، احاطه علمی خویش را نسبت به همه عالم متذکر شده است. «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يحُْيِ وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلىَ كلُ شىَ ءٍ قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الاَْخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكلُ شىَ ءٍ عَلِيمٌ». ملکیت حقیقی و حاکمیت تام آسمان‌ها و زمین از آن اوست (زیرا خلق و حفظ و تدبیر و فانی کردن همه در تحت اراده اوست) می‌میراند و زنده می‌کند، و او بر هر چیزی تواناست. اوست اول و آخر (موجودی است پیش از همه و بعد از همه، اول سلسله علل و آخر و منتهی الیه سلسله معلولات است) و پیدا (از نظر آثار و تجلّی صفات) و نهان (از نظر کنه و حقیقت ذات)، و او به همه چیز داناست.

و نیز آیه ۴۶ سوره زمر: « قُلِ اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ في ما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُون».بگو: خداوندا، ای آفریننده آسمان ها و زمین، دانای نهان و آشکار، تویی که در میان بندگانت در آنچه (در دنیا) اختلاف می کردند (در عالم آخرت) داوری خواهی کرد.

در این آیه به رسولش تعلیم می دهد در مقام دعا؛ حاکمیت او را در رفع اختلاف با جمله «

عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَة» توصیف کند. و این عبارت می رساند که دیگران که غیب برایشان مشهود نیســت. حق حاکمیت در رفع اختلاف و نزاع چه در جریان های ســیاســی و چه در جریان های اجتماعی و غیره را ندارند. چنانچه نظیر همین تعبیر را در آیه۷۳ ســوره انعام در جریان حاکمیتش در روزی که بســاط خلقت و حکومتش را در دنیا جمع کند بیان می دارد.:«وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْخَبيرُ» روزی که در صور دمیده شود مالکیت و حاکمیت (مطلق اشیا) از آن اوست دانای نهان و آشکار است، و او حکیم و آگاه است.

۳-۴. آیات بیانگر برخورداری از ویژگی إلزام و حق کیفر

به طور کلی اکثر آیاتی که به نوعی مـ سأله حاکمیت را مطرح می کند به این ویژگی ا شاره دارد که نشــانگر قوام أمر حاکمیت به آن اســت و این آیات بیان می دارد چون خداوند قدرت بر هر چیزی دارد و می تواند هر کســی را کیفر و عقاب کند لذا حق حاکمیت ازآن اوســت. برخی از آیات در این زمینه:

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَاء وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاء وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده، ۴۰). آیا ندانسته‌ای که سلطه و مالکیت حقیقی آ سمان‌ها و این زمین از آن خداوند ا ست؟! (چه آنکه آفرینش و حفظ و تدبیر و اعدام همه در تحت اراده او ست) هر کس را بخواهد (به اقتضــای عدل و حکمت) عذاب می کند و هر کس را بخواهد (به اقتضــای رحمت) می‌آمرزد، و خداوند بر همه چیز تواناست.

«لِلَّهِ ما فِي السَّــماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِــكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِــبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ». و اوست که آسمان‌ها و زمین را به حق (برای هدفی والا و عقلانی) آفریده، و روزی که می گوید: باش (و هر زمانی هر جزئی از اجزاء جهان هســتی را یا تمام آن را، یا فناء و زوال آن را و یا قیام قیامت را اراده کند) بی درنگ می‌باشد. گفتار او حق است، و روزی که در صور دمیده شود مالکیت و حاکمیت (مطلق اشیا) از آن اوست دانای نهان و آشکار است، و اوست حکیم و آگاه.

اقتران انحصار ملك در خداي متعال در آیات فوق به مسأله کیفر و بخشش ا شاره‌اي به دلیل عقلاني انحصــار حاکمیت در ذات حق متعال اســت زیرا حق کیفر مخصــوص آفریننده و مولاي حقیقي ا ست و کسي دیگر حق کیفر و مجازات نیست. وهمچنین اکثر آیاتی که ا ستناد به جریان معاد و قیامت با تعابیری مثل « والیه ترجعون» دارد می رســاند که چون تنها مرجع و منتهی برای

حساب، رجوع به پروردگار است پس تنها او حق حاکمیت دارد.

۳-۵. آیات بیانگر حصر حاکمیت در خداوند متعال

یکی دیگر از مولفه هایی که می توان در قران کریم برای مشروعیت حاکمیت به حساب آورد، انحصـــار حاکمیت در خدای ســبحان اســت. به این معنا که اولا تنها او حاکم علی الاطلاق بر انسان و عالم ا ست و ثانیا غیر او احدی حق حکومت بر دیگری را ندارد و این معنا نیز به نوعی بر ذاتی بودن حق حاکمیت الهی دلالت دارد چرا که وقتی حاکمیت تنها از آن او با شد معلوم ا ست از چیزی یا کسی آنرا نگرفته و وامدار کسی نیست. لسان اکثر آیات قرآن کریم بر محور حاکمیت خداوند می باشــد و در این میان برخی از واژگان مســتقیما بر معنای حاکمیت دلالت دارد نظیر: حکم، مُلك، تدبیر أمر، ولا یت و أمر؛ همگی بر حصــر حق حاکمیت در خداي متعال به کار رفته‌اند. تبیین تک تک این آیات خود تفسیر مو ضوعی مستقلی می طلبد لذا تنها به چند نمونه از این آیات اشاره می کنیم.

۳-۵-۱.حاکمیت الهی با انحصار «ملک» در خداوند:

یکی از آیاتی که بر حصر ملک در خداوند اشاره دارد آیه ۲۴۷بقره می باشد:« وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُواْ أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِــعٌ عَلِيمٌ»پیامبرشــان به آنان گفت: همانا خداوند طالوت را برای شــما به عنوان فرمانروا برانگیخت. گفتند: چگونه او را بر ما فر مانروایی اســت در حالی که ما به فر مانروایی از او سزاوارتریم، و به او وسعت مالی داده نشده؟! (پیامبرشان) گفت: بی‌تردید خدا او را بر شما برگزیده و او را در دانش و نیروی بدنی فزونی بخشــیده، و خدا ملك و شــاهی خود را به هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا (از نظر وجود و توان و رحمت) دارای وسعت است و داناست.

این آیه پاسخ خداي متعال به اعتراض بني اسرائیل به نصب طالوت به سلطنت است و دلالت دارد بر اینکه ملك و ســلطنت منحصــراً از آن خداي متعال اســت: «و الله یوتي ملکه من یشــاء» حقانیت و مشروعیت سلطنت مخصوص خدا و کسي ا ست که از سوي خدا براي این منصب برگزیده شود.

آنچه بر اختصاص حق سلطنت و مُلك به خداي متعال دلالت صریح دارد، اضافة «ملك» به

ضـمیر عائد به ذات باري تعالي می باشـد(وَاللّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ) که اضـافه لامیه و مفید اختصـاص اسـت و معناي ديگري جز اختصـاص از آن محتمل نيسـت (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲، ۲۸). و از طرفی مُلک الهی شـامل تمام عالم می شـود چنانچه در آیات دیگر تصـریح شـده:«لله ملک السموات و الارض» بنابراین معنای آیه چنین است: خداوند از تمام ملک عالم که مختص اوست به هر که بخواهد اعطا می کند.

دلیل دیگر بر این حصر؛ ارتکاز متشرعيّ بني‌اسرائيل مبني بر اینکه حق حاکمیت مخصوص خدا ست و لذا براي تعيين حاكم و سلطان به سراغ پیامبر رفته و از او درخوا ست سلطان نمودند می باشـد. این درخواسـت مبتني بر باور ديني آنان - یا آنچه در عرف اصـولي ما از آن به ارتکاز متشرعه تعبير مي‌شود- بود که پادشاه و سلطان را باید خداوند معیّن فرماید زیرا حق پادشاهي و سلطنت مخصوص او ست، پیامبر خدا نیز این ارتکاز متشرعه را مورد تایید قرار داد و قرآن کریم نیز با نقل آن و عدم نسخ آن صحت را تایید نمود. خداي متعال در پا سخ درخوا ست آنان طالوت را به سلطنت و رهبري سیا سي آنان برگزید «و قال لهم بينهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكاً» و پس از اعتراض اسرائیلیان بر این مطلب تاکید نمود که سلطنت و ملك حق مخصوص خداست و کسی حق دخالت در حاکمیت که حوزه اختصاصي اوست؛ ندارند. (اراکی، ۱۳۹۳، ۲۶)

۳-۵-۲. حاکمیت الهی با انحصار «حکم» در خداوند

« ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ أَلا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ» (انعام، ۶۲). سپس همه آنها به سوی خداوند، مولای به حق و راستینشان، بازگردانده می‌شوند. آگاه باشید که (در آن روز) حکومت (تامّ بلا منازع و فرمان نافذ در صفحه وجود) از آن او ست، و او سریعترین حسابر سان است.

تقدیم خبر؛ اختصاص حکم را تنها در خدای متعال می رساند ضمن اینکه به یکی از ویژگی های ا سا سی حاکمیت یعنی حق کیفر را با ضمیر فصل و با تعبیر «أسرع الحا سبین» بیان دا شته است. در سرعت نوعی قدرت و دقت ملاحظه می شود.که از خصائص حقانیت در حاکم است.

این آیه اشاره است به اینکه پس از مرگ برانگیخته شده و به سوی پروردگارشان بر می‌گردند، و مولویت پروردگار بخاطر حق بودن و ثابت و غیر قابل زوال بودن ذات اوست و همه تصرفاتی که در مخلوقین دارد به همین خاطر است لذا مطلق حاکمیت حتی در قیامت از آن اوست.

۳-۵-۳. حاکمیت الهی با انحصار«أمر» در خداوند

حـ صر حق «امر» در خدای متعال به معنای حـ صر حق حاکمیت در ذات اقدس او ست. از جمله آیاتی که صریح در بحث حاکمیت است آیه ۵۴ سوره اعراف می باشد:«إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّـمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِـتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْـتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِـي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّـمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَـخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» همانا پروردگار شـما خدایی اسـت که آسـمان‌ها و زمین را در شـش روز آفرید ، آن گاه بر تخت (تدبیر جهان هستی) سلطه و ا ستیلا یافت. شب را بر روز می‌پوشاند به گونه‌ای که شب پیوسته روز را می‌طلبد و روز هم همواره شب را می‌جوید و خورشید و ماه و ستارگان را در حالی که مسخّر و رام فرمان او هستند بیافرید. آگاه باش که آفرینش و فرمان (نافذ در همه آفریده‌ها) از آن اوست ثابت و دائم و پربرکت است خداوند که پروردگار جهانیان است.

دلالت آیه بر حصر «امر» در ذات اقدس حق متعال با تقدیم جارومجرور بر متعلق می باشد. که پس از بیان آفرینش آسـمانها و زمین و سـپس تدبیر آنها با دسـت توانائی خداوند جلّ ذکره بر انحـصار «خلق» و «امر» در ذات اقدس حق متعال تـصریح و تاکید شده ا ست. خدای متعال با جمله «له الخلق و الأمر» خالقیت و نیز حاکمیت و فرمانروائی را در ذات اقدس خویش اعلام کرده ا ست.حتی اگر «امر»، اعم از امر تکويني و تـشريعي با شد، (یزدی، ۱۳۸۹، ۳۰۴، ۳۱۰). در این صورت نیز مدعا ثابت است.

۳-۵-۴.حاکمیت الهی با انحصار «تدبیر أمر» بر خداوند

تدبیر در لغت به معناي: عاقبت انديـشي ا ست (فیروز آبادی، ۱۹۹۵، ۲، ۲۷). و تدبیر امر به معناي حكم و تقدير نمودن به حسب حكمت است و فاعلی که بخاطر مصیب واقع شدن در آخر و عاقبت فعلش نظر دارد تا بدانچه می ترسـد نیافتد (زمخشـری، ۱۴۰۷، ۲۲۵). شـیخ طوسـي قدس الله سره در ذیل آیة: «إِنَّ رَبَّكمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَالِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ» جملة «يدبّرالامر» را به معناي مالكيت تدبير و تصرّف خلق بين الامر و النهي تفسير كرده است. بنابراين خود وصف «تدبيرامر» متضمن دليل بر حصـر سـلطنت و حاكميت در ذات حق تعالي اسـت، زيرا علم به عاقبت امور از لوازم سلطنت و حاكميت ا ست و حاكميت بر مردم به معناي تعيين سرنو شت و عاقبت مردم ا ست و نياز به آگاهی از آينده اشـياء دارد كه منحصـراً در اختيار خداي متعال اسـت چون تدبير بر علم و

آگاهی مدبّر وابسته است و حاکم باید بداند چه حکم و دستوری می‌تواند جامعه را به سعادت برساند، و جامعه با چه نوع رابطه و رفتاری به بهترین سرنوشتی می‌رسد و این علم (عاقبت شناسی) منحصراً در اختیار خدایی است که عالم الغیب و الشهاده است بنابراین وصف «یدبر الامر» مفید حصر حاکمیت درخدای متعال است. و لذا در بسیاری از آیاتی که در آنها به حصر تدبیر و ولایت و حاکمیت در ذات خدای متعال اشاره شده به دلیل – عالم الغیب و الشهاده بودن– نیز اشاره شده است نظیرآیه ۴۶ سوره زمر: «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» بگو: خداوندا، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، دانای نهان و آشکار، تویی که در میان بندگانت در آنچه (در دنیا) اختلاف می‌کردند داوری خواهی کرد. (اراکی، ۱۳۹۳، ۲۷).

اگر چه ممکن است تدبیرأمر همه جا به معناي ربوبیت تشریعي نباشد، بلکه گاهي اشاره به ربوبیت تکویني خداوند باشد، اما از آن‌جا که ربوبیت تکویني خداوند منشأ ربوبیت تشریعي اوست و به همان دلیل که همهٔ شئون آفریدگان به دست اوست، او تنها حق امر و نهي دارد بنابراین در هر صورت مدعا ثابت است.

۳-۵-۵.حاکمیت الهی با انحصار واژه «ولی» ومشتقات آن بر خداوند

«ولیّ» از اسماء خدا، یعنی کسی که متولی امور عالم است و زندگی خلایق با اوامر او جریان دارد .این واژه در استعمالات قرآنی با قرائن قطعی بر معنای ملک و سلطنت و اختیارداری در حق خداوند دلالت دارد. چنانچه وقتی واژهٔ ولیّ در کنار واژهٔ «نصیر» قرار گرفته باشد انصراف دارد بر این که مراد از «ولی» ناصر نیست، بلکه همان «المتولی لامور العالم و القائم بها» است که همان معنای سلطان و مَلِک است.نظیرآیه ۱۰۷ سوره بقره: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ» آیا ندانسته‌ای که ملکیت حقیقی و سلطه و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است (زیرا آفرینش و حفظ و تدبیر و فانی کردن همه در تحت اراده اوست) و شما را جز خدا هیچ سرپرست و یاوری نیست؟

تکرار نفی در «ولی» و «نصیر» در آیه دلالت دارد بر اینکه ولیّ به معنای ناصر نیست و الا تکرار زائد و بی معنا می شد. همچنین سیاق جمله «له ملک السماوات و الارض» قرینه روشنی بر ارادهٔ معنای «مَلِک و سلطان و صاحب اختیار و مالک تصرف» از واژهٔ «ولی» است. البته این تعدّد معنا با ناصر بودن «ولی» منافات ندارد زیرا ولیّ به معنای سلطان و صاحب اختیار و مَلِک به

کار نصرت و یاری نیز می‌پردازد.

از جمله آیاتی که بر حصـــر «ولا یت» در خدای متعال دلا لت دارد آیة ۵۵ ســـوره ما ئده ا ست:«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

لفظ «انّما» که برای افاده حصـــر اســـت، و دلا لت آیه بر اینکه واژة «ولی» به معنای حاکم و مَلِک رهبر و امر و ناهی باشـــد قرائن متعددی بر ارادة معنای مُلک و اختیارداری از واژه «ولی» در آیة مذکوروجود دارد از جمله؛ ح صر ولا یت در خدا و ر سول و مؤمنان مخ صوص، در حالی که سایر معانی «ولی» یا ا صلا بر خداوند صدق نمی کند و یا آنکه منحصر در ذات خدای متعال و رسول نیست (نظیر معنای: ناصر، محبّ و ...) و تنها معنائی که از «ولا یت» می‌تواند مخصوص خدا و رســـول و مؤمنان خاص باشـــد معنای «حکومت و مُلک» اســـت که در آیات دیگر نیز به انحصار آن در ذات خدا و منصوبین از سوی او تاکید شده است.

کتابنامه

.....

الراغب الاصـــفهانی، ابی القاســـم حســـین بن محمد، مفردات الفاظ القران، بیروت دار الشـــامیه ۱۴۱۶،ق.

۱۳۸۰ ش.

ابن منظور، لسان العرب، دار صادر، بیروت،۱۴۱۴.

احمد بن محمد، فيّومي، المصباح المنير، دار الهجره، قم ۱۴۱۴.

اراکی محسن ، فقه نظام سیاسی- چاپ نشده

زمخشری، محمود، الکشاف، بیروت، دار التب العربی،۱۴۰۷.

سلسله دروس اندیشه های بنیادین اسلام، درامدی بر نظام سیاسی اسلام، قم؛ موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی۱۳۸۱ش.

شیخ طوسی، محمد بن حسن، التبیان بیروت، دار الاحیاء تراث العربی.

طباطبایی محمد حسین، الميزان في تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷

الطبرسي فضل بن حسن ، جوامع الجامع، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الاولي، ۱۴۲۰ ق.

فیروز ابادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت دار الاحیاء تراث العربی، بی تا.

القاموس السياسي، ب.ن. بونوماريوف؛ ترجمه عبدالرزاق الصافی، بغداد.

لاریجانی، صادق، «مبانی حکومت دینی» ،اندیشه حوزه، ش ۱۰.

مجله معرفت، ماهنامه علمی ترویجی در زمینه علوم اسلامی

محمدعبدالمعز نصر، فی النظریات و النظم السیاسیه؛ بیروت، دار النهضه العربیه، بی تا.

مصباح مجتبی، بنیادی ترین اندیشه ها، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰ش.

مصـباح یزدی محمد تقی، بحثی سـاده و کوتاه پیرامون حکومت اسـلامی و ولایت فقیه، سـازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۹ش. .

مصباح یزدی محمد تقی، توحید در نظام عقیدتی و نظام ارزشی اسلام، قم، شفق، ۱۳۷۳ش.

مصباح یزدی، محمد تقی، خدا شناسی، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ویراست جدید، ۱۳۸۹

مصباح یزدی، محمد تقی، نظریه سیاسی اسلام، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ش.

نوروزی، محمد جواد، درامدی بر نظام سیاسی اسلام، قم؛ موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.